



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن
متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با
صدای رهبری) را هم گوش کنید!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ
وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ
الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٠٠﴾

سوره مبارکه نحل



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول توجه بفرمایید تا آیات تلاوت امروز را تلاوت کنیم. آیه اول از سوره نحل است که سوره شانزدهم است در جزء چهاردهم؛ آیه سی و ششم هست، می فرماید که «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ». قسمت دوم از سوره مبارکه اعراف هست که فصل خیلی مبسوطی است از این سوره، آنچه که مربوط به بحث امروز ماست. منتها به آن مفصلی نمی توانستیم ما آیات را نقل کنیم. آیات خیلی مفصل بود، آن آیات مورد نظر ما، بنده یک قسمتی اش را فقط ذکر کردم که همان را برایتان ترجمه می کنم. شرح گفتگوی پیغمبر گرامی پروردگار، حضرت هود هست با قومش. قبلش هم یک آیه ای راجع به حضرت نوح هست که منظور ما در نقل این دو آیه تأمین خواهد شد؛ اگر توجه بفرمایید. قسمت اول این است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ». از اینجا بنده باز این آیات بعدی را ذکر نکردم؛ برای اینکه برسیم به داستان حضرت هود و قوم عاد. دو، سه آیه ای را در اینجا من در این کاغذ نیاوردم؛ چون محل استشهاد ما نبود، آیات بعدش باز مورد احتیاج ما بود. لذا آیه ای که ذکر کردیم، این است: «وَإِلَى عادِ أَخَاهُمْ هوداً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا

تَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۵۲﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۳﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿۵۴﴾ تا آخر آیات.

منظور ما از بحث امروز، بیان این مطلب است که اولین نغمه دعوت انبیا چه بوده است؟ در سایه بحث‌های چند روز گذشته، برای آن کسانی که توجه کرده باشند و دقت این مطلب برای ما روشن شد که انبیا در این عالم چه کاره هستند، برای چه منظوری آمده‌اند، کار خود را چگونه ادامه می‌دهند، مقصود خود را از چه راهی تأمین می‌کنند. این مطالب در ضمن بحث‌های گذشته باید روشن شده باشد و اگر می‌بینید که خدای نکرده روشن نشده، باید یک بار دیگر به آن نوشته‌ها مراجعه کنید و اگر بازهم ابهامی بود و روشن نشده بود، گناه من است که نوشته‌ها را یا ناقص نوشتم یا گنگ، و الا باید در این نوشته‌ها دریابید: اولاً، اینکه انبیا برای چه کاری می‌آیند و آن کاری که برای آن می‌آیند، فایده‌اش چیست، و آن کاری که برای آن می‌آیند، چگونه تأمینش می‌کنند. اینها بحث‌هایی بوده که گذشته.

بحث امروز این است؛ آن کاری که انبیای عظام الهی می‌خواهند انجام بدهند؛ یعنی ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک‌آمیز و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع، این کارها را - که هدف‌های انبیا علیهم‌السلام است - از کجا شروع می‌کنند؟ مسئله نقطه شروع، مسئله بسیار مهمی است. در همه فعالیت‌هایی که برای یک انسان، یا برای یک گروه، یک جامعه، مطرح می‌شود که فلان عمل را انجام بدهیم، فلان طرح را پیاده کنیم، فلان برنامه را اجرا بکنیم؛ برای یک گروهی گاهی این مطلب پیش می‌آید، برای یک مشت انسان وابسته به فلان فکر یا فلان مسلک پیش می‌آید، برای یک ملت پیش می‌آید، برای یک فرد گاهی پیش می‌آید؛ این ایده‌ها و کارهای مهمی که پیش می‌آید، این مسئله هم جزو مهم‌ترین مسائلی است، که از کجا این کار را شروع کنیم؟ نقطه شروع بسیار مهم است. اگر چنانچه نقطه شروع درست و به جا انتخاب شد، امیدواری برای به نتیجه رسیدن این کار و این طرح و این برنامه زیاد است؛ اما اگر نقطه شروع بد انتخاب شد، نه اینکه آن بار به منزل نمی‌رسد و آن کار سامان نمی‌گیرد، نه؛ ممکن است بگیرد، ممکن است آن بار به منزل برسد، اما به دشواری خواهد رسید. نقطه شروع از این جهت بسیار مهم است که تا حدود زیادی، با درصد زیادی، متکفل^۱ و متضمن موفقیت آن کاری است که از این نقطه قرار است شروع بشود.

در مورد کار انبیا، اولاً، ارزشیابی کار اینها ایجاب می‌کند که ما نقطه شروع آنها را بدانیم. برای اینکه

۱. (کفال) ضامن، متعهد

یک معرفت کاملی در زمینه کار انبیا برای ما به دست بیاید، چقدر خوب است که این مسئله را هم بدانیم؛ که اینها از کجا شروع می‌کردند. علاوه بر این، برای ما آموزنده است. ما اگر دیدیم که انبیا به سبک خاصی و شیوه معینی همگی عمل کرده‌اند، این برای ما می‌تواند یک درسی باشد، به حکم آنکه پیرو انبیا و دنباله‌رو مکاتب و راه آنها هستیم. از چندین نظر بنابراین مفید است که ما این مسئله را تعقیب کنیم.

انبیای عظام الهی آن طوری که در این کاغذ^۱ هم نوشتیم برای شما نقطه شروع کارشان عبارت بود از بیان لُب و مغز و اساس و روح مکتبشان. انبیا در شروع انقلاب و رستاخیز اجتماعی و عقیدتی، با مردم مجامله^۲ نکردند هرگز. چنین نبوده است که یک مدت زمانی مردم را سرگردان کنند با یک حرف‌های دیگری، با یک شعارهای دیگری، و بعد از آنی که یک مقداری موفقیت پیدا کردند، بعد آن شعار اصلی را در میان بگذارند، نه؛ از اول با صداقت و با درستی و راستی، آن هدف واقعی و نهایی خود را بیان کردند، و آن چه بود؟ آن هدف، عبارت بود از توحید.

همان طوری که در روزهای گذشته تشریح کردیم، توحید همه چیز مکتب انبیا علیهم السلام است. توحید و معرفت خدا هم مایه تکامل و تعالی روح انسان است، که این هدف عالی و نهایی انبیا است، و هم طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی، یک جامعه و نظام الهی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی طبقه، یک نظام بدون استثمار، یک نظام بدون ظلم، به معنای تشکیل یک چنین نظامی است و این همان محیط متناسبی است که دیروز می‌گفتیم برای پرورش موجود انسانی، لازم و ضروری است.

توحید همه چیز مکتب انبیا است. اعتقاد به توحید و وجود خدا و وحدانیت خدا هم تأمین‌کننده هدف نهایی و غایی انبیاست، و هم اینکه آن محیطی را که برای انسان‌سازی لازم می‌دانند، برای پیاده‌کردن کارخانه آدم‌سازی؛ توحید بهترین و گویاترین شعار است؛ برای خاطر اینکه جامعه توحیدی یعنی جامعه‌ای که در آن، خدا فقط آقایی و خدایی می‌کند. هیچ‌کس غیر خدا در آن خدایی نمی‌کند. هیچ موجودی در جامعه توحیدی، تحمیل و تکلیف و قانون‌گذاری برای دیگران ندارد. هیچ موجود دیگری در جامعه توحیدی، مردم را به اطاعت خود فرا نمی‌خواند، حتی پیغمبر؛ حتی پیغمبر که نماینده خداست.

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ الْهَيْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۳ خدای متعال به عیسی خطاب می‌فرستد؛ آیا تو به مردم چنین آموخته‌ای، یاد داده‌ای که تو را و مادرت را خدا و معبود

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

۲. (ج مل)، تملق و چرب زبانی کردن

۳. سوره مبارکه مائده/ آیه ۱۱۶

بدانند؟ «قَالَ سُبْحَانَكَ» منزهی تو پروردگارا، من هرگز چنین آموزش غلطی، آموزش بدی نمی‌دهم، هرگز. من پناه می‌برم به تو از اینکه آنچه که حق نیست و درست نیست، آن را به مردم یاد بدهم؛ «إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي» تا آخر آیه.

آیه دیگری در این زمینه هست که البته مناسب‌تر از این است، اینکه هیچ پیغمبری حق ندارد که مردم را بگوید که «کونوا عباداً لی»^۱. مضمون آیه این است، اگر بخواهید در کشف‌الآیات پیدا کنید، «کونوا عباداً لی» در آیه هست؛ می‌توانید از این جمله در کشف‌الآیات پیدا کنید. هیچ پیغمبری حق ندارد به مردم بگوید: مردم شما بنده‌ها و برده‌های من باشید. البته پیدا است که پیغمبر صریحاً نمی‌گوید به مردم، مردم برده من و غلام من باشید؛ منظور این است که حق ندارد هیچ پیغمبری، حتی مردم را به فرمان خود، بدون قید و شرط، دعوت کند؛ یعنی آنی که فقط حق خداست. وقتی که پیغمبر این جوری بود، وقتی بنده برگزیده خدا حق ندارد در قلمرو حکومت و ملک خدایی تصرفی بکند، وقتی که پیام‌آور و وحی پروردگاری، نمی‌تواند مردم را به اطاعت خود، با قطع نظر از خدا فرابخواند، تکلیف دیگران معلوم است. قدرت‌های سیاسی، زورگویان تاریخ، قدرانی که در طول زمانه عمر بشری، در این مدت ممتد دراز، بر مردم تحمیل داشتند، تکلیف داشتند، بار بر دوش مردم داشتند، اینها همه برخلاف توحید، عملی انجام دادند، توحید این‌همه را نفی می‌کند؛ این معنای توحید است. معنای توحید این است و اگر کسی از توحید این را نفهمد، مسلم است که در این مسئله یا مطالعه نکرده یا فهم لازم را نداشته. جزو واضحات توحید قرآنی این است؛ توحید در عبادت، توحید در اطاعت؛ که البته در بحث توحید بنده مختصراً اشاره کردم. انبیا وقتی که وارد یک جامعه‌ای می‌شوند، تا می‌گویند لا اله الا الله، شست دوست و دشمن خبردار می‌شود^۲ که قضیه چه خبر است. توجه می‌کنید! مسئله خیلی مهمی است این.

اهمیت مسئله اینجاست که حساسیت و درک مردم زمان پیغمبران و عدم وجود این درک در مردم زمان‌های بعد، مثل من و شما، این معلول چیست؟ پیغمبرها تا آمدند، از قدم اولی که وارد شدند، دوستانشان و دشمنانشان مشخص شدند. پیغمبر ما از روز اولی که از کوه نور و غار حرا فرود آمد و در سرزمین بی‌حاصل آن گورستان فضیلت‌ها، بنا کردند رفتن و نغمه توحید سر دادن، از همان اول بنا کردند با او مخالفت کردن؛ منتها مخالفت‌ها شکل‌هایش گوناگون بود. از اول دشمن‌هایش مشخص شدند،

۱. اگر گفته بودم حتماً تو آن را می‌دانستی، تو آنچه را در نفس من است می‌دانی.

۲. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۷۹

۳. ضرب‌المثلی به معنای اطلاع یافتن و آگاه شدن.

از اول آن کسانی که باید پیغمبر را بکوبند، فهمیدند که باید بکوبند، بر کسی پوشیده نماند. همچنانی که هرکسی از آن طبقه‌ای که باید بپذیرند، درکش، شعورش، فهمش، توفیقش بیشتر بود، او هم از اول و هرچه زودتر فهمید که پیغمبر چه می‌گوید و به چه فرامی‌خواند.

بنابراین از اولی که پیغمبر ما مبعوث شد، هم دوستانش، طرف‌دارانش، آن کسانی که او از آنها حمایت می‌کرد و برای آنها بود، هم اینها؛ و هم دشمن‌ها، آن کسانی که پیغمبر بنا بود توی سر آنها بزند، هر دو گروه فهمیدند که پیغمبر حرفش چیست در این دنیا، چه می‌خواهد بگوید. حرفی که بنده و جناب‌عالی هنوز درست نفهمیدیم. ما باید بنشینیم، بنده اینجا جان بکنم، داد بکشم، از وضاحت اسلامی برای شما بیان کنم، مطالبی که، نمی‌گویم برای اولین بار، اما به هر حال تازه، بی‌سابقه‌تر، یک قدری کم‌سابقه‌تر از خیلی از مطالب دیگر است. این مطلبی که ما باید اینجا بایستیم، با شما حرف بزنیم تا ثابت کنیم، استدلال کنیم، روشن کنیم؛ مطلبی است که عرب بیابانی یا شهری آن روزگار بعثت پیغمبر، در اولین جمله قضیه را می‌فهمید. امروز ما باید با شما صحبت کنیم، بگوییم که روح توحید عبارت است از نفی هرگونه قدرتی جز قدرت پروردگار. ابولهب همین مطلب را همان اول اول فهمید. ولید بن مغیره مخزومی، آقای قریش، ابوجهل،^۱ آقای دیگر قریش و همچنین امیه بن فلان و دیگران و دیگران، آقایان قریش، اول، این مطلب را فهمیدند. فهمیدند اینی که می‌گوید لا اله الا الله، اینی که می‌گوید خدایی، معبودی جز الله نیست، فقط به یک مسئله اعتقادی دعوت نمی‌کند، بلکه به یک مسئله اجتماعی نیز دعوت می‌کند؛ و آن، نبودن امیه بن خلف^۲ است، نبودن ولید بن مغیره است، نبودن عاص بن وائل^۳ است، نبودن فلانی است، فلانی است، نبودن آقایان قریش است؛ این را اول فهمیدند؛ چون فهمیدند، با آن مخالفت کردند.

شما خیال می‌کنید که علت مخالفت کفار قریش، سردمداران کفر و ضلالت با پیغمبر، جز همین مطلب که مقام خود و موقعیت اجتماعی خود را در خطر می‌دیدند، چیز دیگری بوده؟ آیا برای بت‌ها دلشان می‌سوخت؟ این قدر اینها مؤمن بودند؟ ما ندیدیم در طبقات بالای اجتماعی، در هیچ زمانی، اینکه مردمی باشند مؤمن واقعی دلسوز فداکار برای دین، برای مقدسات، هر دینی و هر مقدساتی،

۱. ابوالحکم عمرو بن هشام که پیامبر او را ابوجهل نامید. وی اقدامات بسیاری برای جلوگیری از انتشار اسلام کرد، از جمله طراحی نقشه ناموفق قتل پیامبر اکرم با مشارکت طوایف مختلف. او سرانجام به همراه عده‌ای از سران شرک، در جنگ بدر به هلاکت رسید.

۲. امیه بن خلف رئیس تیره بنی جمح از قبیله قریش بود که با آغاز دعوت پیامبر، به مخالفت با ایشان و آزار مسلمانان برخاست. بلال حبشی برده او بود که پس از اسلام آوردن، سخت مورد شکنجه قرار می‌گرفت. او همراه یکی از فرزندان در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند.

۳. عاص بن وائل بن هاشم سهمی بزرگ تیره بنی سهم قریش و از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام بود. وقتی قاسم، نخستین پسر پیغمبر، در سن کودکی از دنیا رفت، وی پیامبر را ابتر نامید. خداوند در جواب او سوره کوثر را نازل فرمود. او را پدر عمرو عاص، وزیر معاویه ذکر کرده‌اند.

هرکسی هم در طول زمان گفته، بی خود گفته، تجربه نشان داده که دروغ می‌گوید. در طبقه‌ای مثل طبقه عاص بن فلان و امیه بن فلان و ولید بن فلان، در آن طبقه اصلاً معنی ندارد کسانی باشند که این قدر وابسته و دلبسته باشند به دینشان، که حالا چون پیغمبر به بت‌هایشان جسارت کرده، اینها پیغمبر را مثلاً لَت و پار بکنند، مخالفت بکنند، معارضه با آن بکنند. آن قدر ایمان قوی‌ای در آنها وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. البته اعتقادکی بود، تعصب بود، ولی مسائل اجتماعی بالاتر از همه بود.

می‌دیدند توحید کاخ آقایی و ریاست آنها را ویران خواهد کرد. می‌دیدند نفی الالهان، نفی خدایان؛ یعنی ایجاد جامعه توحیدی و ایجاد جامعه توحیدی، به معنای حکومت انحصاری خدا و اطاعت انحصاری از خدا. می‌دیدند که توحید یعنی برابری انسان‌ها در مقابل پروردگار عالم. می‌فهمیدند که اگر کسی و جامعه‌ای و نظامی بر اساس توحید باشد، در آن نظام تبعیض نیست، اختلاف طبقاتی نیست، ظلم نیست؛ اینها را می‌فهمیدند و چون می‌فهمیدند و حاضر نبودند با آن چنان نظامی بسازند، با آن مخالفت کردند. عین آنها فرعون است، مانند آنها نمرود است، مانند آنها رؤسای بنی اسرائیلند در زمان عیسی، مانند آنها ماجرای عاد و ثمود است، مانند آنها تمام پیغمبرانی هستند که قرآن به صورت سندی متقن و محکم از آنها یاد کرده. پیغمبر وارد اجتماع که می‌شود، می‌گوید که هیچ خدایی جز خدا نیست، اولین کلمه او، این کلمه است، تا این کلمه را می‌گوید، بنا می‌کنند مقابل آن صف‌آرایی کردن، مخالفت کردن، ضدیت کردن، او را نابود کردن حتی؛ در مواردی به نابودی او هم کار منجر می‌شد.

اولین نغمه دعوت انبیا و نقطه شروع کارشان اعلام توحید است، حرف آخر را اول می‌زنند. مکاتب و احزاب سیاسی در دنیا، آنهایی که با خدا و دین ارتباطی ندارند؛ حرفی ندارند که مدت‌ها مردم را دنبال نخودسیاه بگردانند، مدت‌ها سرشان را با شعارهای پوچ و توخالی گرم کنند، سالیان درازی مردم را با آرزوهای بی‌خودی دلخوش کنند؛ بعد آخرش ببینیم که مطلوب و منظور از اول اینها نبوده، دعوا سر لحاف ملانصرالدین بوده؛^۱ حرفی ندارند. انبیا نه، راست و حسینی و صاف، مطلب را از اول بیان می‌کنند. از اول به مردم می‌گویند منظور ما چیست؛ هم به آن طبقات عالی می‌گویند، هم به آن طبقات پایین. از اول می‌گویند: می‌خواهیم آن بالایی‌ها را بیاوریم پایین، پایینی‌ها را بیاوریم بالا، باهم برابرشان کنیم؛ از اول این را می‌گویند.

فایده این جور گفتن چیست آقا؟ چه عیب دارد که انبیا اول مردم را دَوَل^۲ بدهند؟ مدتی مردم را سر

۱. این ضرب‌المثل موقعی به‌کار می‌رود که فردی در دعوائی که به او مربوط نیست، ضرر ببیند؛ یا در یک دعوائی ساختگی مالی راز دست بدهد.

۲. تأخیر در اجرای کاری

بدوانند، مدتی حرف‌های پوچ بزنند، مدتی آنچه را که نمی‌خواهند، به مردم وانمود کنند که می‌خواهیم، در آخر، هدفشان را تأمین کنند؛ چه مانعی دارد؟ مانعش این است که دین با آگاهی و بصیرت همراه است. ایمان دینی اگر کورکورانه و ناآگاه باشد، فایده ندارد. دین می‌خواهد هرکسی که به او می‌گردد، هرکسی که وارد منطقه و محیط او می‌شود، از اول بداند که به کجا می‌رود و دنبال چه کاری می‌رود. آن عرب بیابانی بی‌اطلاع از همه جا هم، وقتی می‌آید پیش پیغمبر مسلمان می‌شود، از آن ساعت اول می‌داند چه می‌خواهد، دنبال مجهول مطلق نیست، می‌فهمد چه می‌خواهد؛ برای همین است که آن جور تحمل می‌کند و صبر می‌کند. برای همین است که تاب آن همه رنج و شکنجه و سختی را می‌آورد، چون می‌داند چه کار می‌کند. و همیشه در مبارزات و مصادمات^۱ و ستیزه‌ها، در تمام طول تاریخ و همه جای عالم، اگر آن شخصی که اقدام می‌کند، آگاه نباشد، اگر نداند که چه می‌خواهد، اگر نداند دنبال چه مقصودی و چه معشوقی می‌دود، در آن لحظات اول خسته خواهد شد و این خیلی امر طبیعی است.

یک عده‌ای دارند می‌دوند با شور و شوق زیادی، جناب‌عالی هم بیکار داری راه می‌روی در خیابان، می‌بینی دارند می‌دوند، می‌دوی. خب، یک چند قدمی که رفتی، با خودت حق داری بگویی و خواهی گفت حتماً که خب، من چرا می‌دوم؟ کجا می‌روم آخر؟ حالا دوبیدیم، یک ساعت هم نفس زدیم، آخرش چه؟ خب این فکر در تو سستی به وجود می‌آورد؛ اما آنها می‌دانند کجا می‌دوند. آنها فرض کنید مسافری هستند که ماشینشان دارد حرکت می‌کند، دارند می‌دوند به ماشین برسند. آنها می‌دوند تا به فلان جنس توی فلان دکان برسند، هدف برایشان روشن است. آنها تا آنجا نرسیدند، خسته نمی‌شوند، خسته هم بشوند، خودشان را با زحمت می‌کشاند تا آنجا، بسته به اینکه چقدر آن هدف برایشان قیمت داشته باشد. اما شما که نمی‌دانی برای چه داشتند می‌دویدند، نمی‌دانی که هدفشان چه بود، همین‌طور الکی افتادی دنبال اینها و راه رفتی، یک مدتی هم دویدی البته، اما فوراً با خودت فکر می‌کنی، اگر هم فکر نکنی به فکرت می‌دهند، به ذهنت می‌دهند این فکر را، که آقا چرا؟ برای چه؟ برای خاطر دل چه کسی؟ آدم آنجا سرد می‌شود، مگر اینکه آگاه باشد، مگر آنکه از روی بصیرت رفته باشد.

علت اینکه می‌بینیم جوان پشت پا می‌زد به همه چیزهایی که برای یک جوان قیمت و اهمیت دارد؛ می‌بینیم که یک انسان راحت و آسوده، پشت پا می‌زد به همه آن چیزهایی که وسیله آسودگی و آسایش او بود و متأسف نمی‌شد؛ یاسر و سمیه، آن زن و مرد، آن پدر و مادر، آن دو مسلمان نمونه، پشت پا می‌زدند

به همه زیبایی‌های زندگی و جان می‌دادند - پدر و مادر عمار - چقدر پرشکوه است این زندگی‌ها، علتش این بود که از روی بصیرت بود.

بنده یک نوشته فارسی‌ای خواندم چندی پیش، به نظرم یکی، دو، سه سال قبل از این، درباره عمار و یاسر بود، از یک نویسنده مصری ست. یکی، دوتاهم اشتباه در آن پیدا کردم، اما بسیار کتاب جالبی است. الآن یادم نمی‌آید اسمش را، (هرکس الآن یادش می‌آید بلند بگوید تا همه بشنوند). یک کتابی ست در شرح حال عمار یاسر و پدر و مادرش، یاسر و سمیه، گمانم از طه حسین^۱ است، یا از یکی از همین نویسندگان مصری است، آقای احمد آرام^۲ به فارسی ترجمه کرده، ترجمه بسیار جالبی هم هست. البته عرض کردم یکی، دو تا اشتباه در آن کتاب من دیدم، اما کتاب مجموعاً بسیار جالب است. آقا، این کتاب را بخوانید، ببینید چگونه از روی بصیرت، از روی درک، از روی شعور - (یکی از حضار: وعده راست؟) درست است، کتاب وعده راست - چقدر از روی درک و از روی شعور و از روی بصیرت، این ایمان در دل آنها نفوذ کرده بود، چقدر جالب تشریح می‌کند وضع ایمان یاسر را که این یاسر چگونه شد که ایمان آورد؛ و عمار و مجاهدتشان. اول زن ایمان می‌آورد، بعد شوهرش را مؤمن می‌کند؛ غوغایی ست، ماجرابی ست. خب، از روی بصیرت اگر نباشد، تحمل نمی‌کنند.

علت آنکه ادیان، از اول سخن آخر را بیان می‌کنند و می‌گویند، دلیل اینکه از اول می‌گویند ما برای چه آمدیم، پرده پوشی نمی‌کنند، همین است؛ برای این است که افراد گرویده و وابسته به دین، از روی آگاهی، از روی بصیرت، بدون اینکه سر خودشان را گرم بکنند، وارد دین شوند. درست نقطه مقابل آنی که امروز در دنیای دین معمول است. در دنیای دین، بصیرت و آگاهی جرم است، جرم. آدم متدین و آدم ضد دین، عجیب این است که این دو گروه، هم متدین، هم ضد دین، در بعضی از مسائل دینی به نتیجه واحدی می‌رسند. آدم متدین و آدم ضد دینی، هر دو کانه باورش آمده که دین یعنی نفهمیدن، دین یعنی چشم و گوش را بستن، اصلاً فکر نکردن. به ظاهر می‌گوییم و می‌گویند متدینین، که اصول دین استدلالی ست، در اصول دین بایستی کسی تقلید از کسی نکند، اما جرأت داری تقلید نکن، جرأت

۱. نویسنده، ادیب و روشنفکر مصری، که با وجود نایبایی در کودکی، موفق به دریافت دکترا از دو دانشگاه ملی قاهره و سوربن فرانسه شد. او کتاب‌های بسیاری نوشته که از میان آنها، کتابی که در رابطه با زندگی نامه خود نوشته، به نام الایام، شهرتی بسیار یافته است.

۲. استاد احمد آرام (۱۲۸۳-۱۳۷۷) یکی از پیشروان و چیره‌دستان فن ترجمه است که حق عظیمی در ارائه ترجمه متقن و امین دارد. ایشان بعد از فارغ‌التحصیلی از دارالفنون، وارد رشته حقوق شد ولی پس از مدتی آن را رها کرد و مشغول فراگیری پزشکی شد. سال آخر، پزشکی را هم رها کرد و وارد فعالیت‌های فرهنگی شد. استاد یکی از نخستین مؤلفان کتاب‌های درسی و آموزشی بود. ایشان بیش از ۱۴۰ عنوان کتاب از زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی به فارسی ترجمه کرده‌اند از جمله: مجموعه روایی الحیاة، تاریخ علم، تفسیر فی ظلال القرآن و...

داری در یک گوشه از اصول دین، یک ذره از تقلید بیا این طرف‌تر، ببین چگونه فوراً ضربه فنی خواهی شد. باورمان آمده همه که دین یعنی بدون بصیرت و بدون آگاهی و بدون درک و چشم بسته و متعبدانه در یک راهی رفتن. چون شنیدیم و می‌دانیم که در فروع دین باید به متخصص رجوع کرد و متخصص را شناخت و دنبالش رفت، خیال کردیم که دین همه‌جایش همین جور است، درحالی‌که درست به عکس است، درست به عکس است، صدوهشتاد درجه با همدیگر اینها فرق دارد.

دین اساساً با آگاهی و بصیرت است. به هیچ‌کس نمی‌گویند حالا شما عجلتاً قبول بکن، بعد خواهی رفت، تحقیق خواهی کرد، ابدأ؛ در عالم دین این حرف‌ها نیست. اگر هم به فرض قبول بکنی، تا وقتی دلت قبول نکرده است و از روی آگاهی نبوده، واقعاً قبول نکردی. اگر هم تو دین را قبول کردی، دین تو را قبول نکرده، تا وقتی از روی بصیرت و آگاهی نباشد. برای اینکه دین برای آگاهی، قیمت قائل است، برای بصیرت ارزش قائل است، برای انسان با بصیرت، مقام برتر و بالاتر قائل است. برای اینکه می‌خواهد همگان، از آغاز توجه به خدا، آگاهانه توجه داشته باشند. برای این منظور هاست که انبیا از اول منظور خودشان را و هدف آخرشان را بیان می‌کنند.

مطلب دیگری که در این زمینه می‌توانیم از آن استنباط و استنتاج بکنیم و نتیجه بگیریم، این است. آنچه را که نتیجه‌گیری می‌کنیم در این بحث، دو، سه مورد است؛ یکی‌اش همین بود که الآن عرض کردم، که دین آگاهی و بصیرت را اصل می‌داند و مسلمان ناآگاه را قبول نمی‌کند. نکته دوم این است که پیروان انبیا، آن کسانی که خود را وارث نبوت‌ها می‌دانند، نه فقط علما، البته علما وارثان انبیائند، اما همه الهیون عالم به یک معنا وارثان انبیا محسوب می‌شوند، هرکسی که در راه توحید مشی بکند و توحید را به عنوان یک قطعنامه‌ای قبول بکند، این آدم پیرو ابراهیم و پیرو موسی و پیرو عیسی و پیرو همه پیغمبران عزیز و بزرگوار دیگر خداست؛ پیروان انبیا از چه راهی می‌خواهند وارد بشوند؟ از کجا می‌خواهند شروع کنند، بهتر، و قاطع‌تر و نتیجه‌بخش‌تر از آن نقطه‌ای که انبیا از آنجا شروع کردند؟

ما چرا امروز وقتی که صحبت دین می‌شود، اول توحید را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا؟ این یک سؤال است که باید بشود، مگر غیر از این است؟ آنجا که سخن از دین می‌رود، صدی چندش سخن از توحید می‌رود؟ ما چرا برای متدین کردن مردم خود، جامعه خود، دنیای خود، از آنجایی که انبیا شروع کردند، شروع نمی‌کنیم؟ ما می‌خواهیم مردم دنیا را به دین اسلام معتقد کنیم؛ از راهی غیر از راهی که انبیا وارد شدند، وارد می‌شویم؛ باید توحید را مطرح کنیم، همان توحیدی که انبیا مطرح کردند. اگر نتوانیم در افق

جهانی، در سطح بین‌المللی، آن رستاخیز را به وجود بیاوریم، که البته به این آسانی‌ها هم نمی‌توانیم؛ لاقلاً می‌توانیم در سطح بین‌المللی و در افق جهانی، به مردم بگوییم که هدف و مقصد انبیا، ایجاد آن چنان رستاخیزی است؛ این را که می‌توانیم بگوییم. چرا این را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا گویندگان دینی به جای آنکه از توحید شروع کنند، فکراً و عملاً، می‌پردازند به مسائل فرعی و درجه‌دو و سه؟ این خیلی مسئله قابل توجه و قابل اهمیتی است. غالباً به ما گفته می‌شود آقا! اگر اعتراضی به بعضی از تبلیغات مذهبی دارید، چرا با خود مبلغین در میان نمی‌گذارید؟ جواب این است که ما مبلغین را کجا پیدایشان کنیم؟ آن کسانی که ما ایراد داریم در کیفیت القائات و بیاناتشان، کجا پیدایشان کنیم؟ چقدر ضمانت اجرایی دارد، نصیحت دوستانه و خیرخواهانه ما؟

البته این را بگوییم من به شما، آقایانی که اینجا هستید، غالباً مرا می‌شناسید؛ با فکرهای من، با بحث‌های من، غالباً آشنا باشید. ممکن است عده کمی باشید که برایتان تازگی داشته باشد این محفل ما، و الاً غالب کسانی که اینجا هستید، بحث‌های ما را مدت‌هایی ست بودید؛ در آن مسجد، در این مسجد. بنده به شدت معتقدم به اصالت تبلیغات مذهبی و به اصالت و لزوم سردمداران مذهب، یعنی روحانیت عظیم‌الشان شیعه؛ بنده خیلی دوست می‌دارم روحانیت را و معتقدم به ضرورت روحانی. بنده معتقدم اگر روحانیت - البته کلمه روحانیت کلمه غلطی است‌ها، چون شایع و متداول است، من می‌گویم، منظوم از روحانیت، جامعه علمی و مذهبی شیعه است، همینی که روحانیون عزیز ما امروز در این سلک و در این طبقه و در این قشر هستند - معتقدم اگر این نباشد، اگر جامعه علمی و مذهبی شیعه، امروز در دنیای اسلام نباشد، کار مسلمان‌ها از این هم زارتر خواهد شد. و بالاخره لازم است یک عده‌ای کمربسته درک معارف اسلامی و بیانش باشند و آن همین جامعه علمی و مذهبی است. فلان جوان، فلان کاسب، فلان کسی که در رشته اختصاصی‌اش این کار را قرار نداده، البته گاهی ممکن است فکری بکند، تحقیقی بکند، آن را بیان هم بکند یا بنویسد، خدا هم آن کسانی که این خدمات را برای اسلام می‌کنند، تأیید و حفظ بکند، اما او همیشگی نیست؛ او آماتور است در این کار، آدم حرفه‌ای لازم است. لازم است کسی حرفه‌اش این باشد، تخصصش این باشد، کارش این باشد و آن جامعه علمی و مذهبی شیعه است، یعنی روحانیون.

بنابراین وجود اینها، اصالت اینها، لزوم اینها، برای شما آقایانی که اینجا هستید، دوستان جوان من، کسانی که می‌دانید من از روی تعصب حرف نمی‌زنم و روی واقع‌بینی حرف می‌زنم، جای تردید

نباشد. وجود واحدی به نام روحانیت لازم است، از لازم‌ترین لازم‌هاست، اما این حق را هم داریم ما و به خودمان می‌دهیم که به آن کسانی که امروز در این صراط، در این کسوت^۱ قرار دارند این مطلب را بگوییم؛ ضمن اینکه قبول می‌کنیم، عده‌ای هم همان جور که ما می‌خواهیم عمل می‌کنند، عده‌ای از روحانیون و مبلغین، واقعاً همان جور که باید و شاید عمل می‌کنند؛ یک عده‌ای هم هستند که اینها اصلاً به هیچ صورتی توجه پیدا نمی‌کنند که امروز، نقطه شروع کارشان، نقطه شروع کار انبیا نیست. مسائلی در درجه دهم، در درجه هشتم، در درجه پنجم، برایشان قیمتش، ارزشش، بیشتر است از مسئله توحید؛ از بیان قرآن، از اصول دین، از معارف عالیة اسلامی.

حاضر است ساعت‌ها بحث کند در اینکه نکیر و منکر وقتی در قبر می‌آیند، به چه صورت می‌آیند؟ طرف راست آدم می‌ایستند یا طرف چپ آدم می‌ایستند یا روبه‌رو می‌ایستند؟ یا چه هستند اینها؟ مسئله‌ای که دانستنش و ندانستنش یک ذره تأثیر ندارد در مسلمان بودن آدم، هیچ تأثیر ندارد در عمل و انجام تعهدات اسلامی ما، هیچ تأثیر ندارد، و از این قبیل مسائل بسیار است. اینها را در عداد^۲ ضروریات دین هم می‌آورند، مثل مسائل دست اول دین هم اینها را مطرح می‌کنند، اما هرگز حاضر نیستند به این مسئله بیندیشند که توحید، اصل توحید برای شکل جامعه، برای نظام اجتماعی، پیشنهادش چیست؛ آیا پیشنهادی دارد یا ندارد؟ حرف ما این است که این کارها باید در درجه اول قرار بگیرد.

درسی که ما می‌گیریم از کار انبیا و از نقطه شروع دعوت انبیا، از جمله یکی این است که باید ما هم نقطه شروعمان را همان نقطه شروع انبیا قرار بدهیم. اگر رستاخیز انبیا را نتوانیم انجام بدهیم، لااقل می‌توانیم بگوییم که رستاخیز انبیا این است، هدف انبیا این است، راهشان این است، تشریح بکنیم، این کار را که می‌توانیم بکنیم. درباره پیغمبر آخرالزمان اگر بحث بشود، ترجیح داده می‌شود به مسائل درجه چهار و پنج در زندگی آن بزرگوار، مثلاً مسئله سایه نداشتن آقا رسول خدا [پرداخته شود]. روایتی دارد در خصال صدوق، که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وقتی می‌رفت، از پشت سر می‌دید؛ البته این را مرحوم صدوق، خودشان در پاورقی می‌گویند که منظور این است که رسول خدا از بس هوشیار بود، از بس باهوش و مراقب بود، مثل آدمی که دوروبر خودش را دائماً می‌بیند. بعضی‌ها هستند گیج و گول راه می‌روند در خیابان، یکی هم پشت سرشان ادا و شکلک در می‌آورد؛ یک ساعت هم دنبالش راه بروی، نمی‌فهمد. بعضی‌ها هم این کارها مشکل

۱. (کس و) لباس، پوشش

۲. (ع‌دد) شمار، شماره

است، پشت سرشان آدم باهوشی ست، متوجه است، مراقب تمام دوروبر خودش هست، کمترین اشاره‌ای، کمترین حرکتی، اطرافش، دوروبرش، پشت سرش، او را به خود جلب می‌کند. می‌گوید پیغمبر آدم باهوشی بود، آدم گیس. ^۱ حرف صدوق است‌ها، حرف محمدبن علی بن بابویه قمی است، محدث هزار و صد سال قبل و از بزرگ‌ترین علمای شیعه و کسی که کتاب‌های او از هزار سال پیش تا حالا، همیشه در اوج شهرت بوده، همین عیون اخبار الرضا، اکمال الدین، من لایحضر، چه، چه، چه، خصال، امالی، ده‌ها کتاب از این بزرگوار الآن چاپ شده است، موجود است، که جزو مدارک عالی شیعه است. این آدم، اظهار نظرش این است. حالا بنده کار ندارم که این اظهار نظر درست است یا درست نیست؛ اما حاضرند این مطلب را با اظهار نظرش، با انتقادش، با نظر فلان آدم درباره‌اش، با نظر فلان محدث دیگر درباره‌اش، اینها را مطرح کنند، بحث کنند؛ اما اینکه نبی اکرم اصلاً برای چه آمده بود؟ پیشنهادش درباره شکل اجتماع چه بود؟ درباره حکومت، پیغمبر چه می‌گفت؟ نظر پیغمبر درباره کیفیت تربیت‌های انسانی چه بود؟ آیا تربیت فردی را کافی می‌دانست یا تربیت اجتماعی را لازم می‌دانست؟ درباره اینها؛ آنچه که اصلاً مطرح نیست، همین است.

امروز روزی نیست که دنیای اسلام طاقت تأخیر در این مسائل را داشته باشد. امروز آن وقت زیاد را ما نداریم، امروز آن فرصت را نداریم، امروز بیمار ما محتضر است، محتضر، ساعتش دیر است. امروز باید هرچه را که لازم‌تر است، جلوتر بیندازیم؛ آنی که یک ذره از این لزومش کمتر است، یک ذره عقب‌تر. دم و ساعت امروز، برای ما معتبر و زیاد و مهم است.

بله، آن بحث‌های مفصل گسترده کلامی درباره خصوصیات معارف دست دوم و سوم و چهارم اسلامی را بگذارید برای آن روزی که کار دیگری نداشته باشیم، لااقل این کارهای اولی را حل کرده باشیم. سخن آخر اینکه اگر چنانچه این نصیحت را از ما قبول نمی‌کنی، اقل از اینکه نصیحت کردیم، بدت نیاید؛ این هم یک مطلب دیگر. بهترین مردم آن کسی ست که از نصیحت شنیدن بدش نیاید.

بنابراین نقطه شروع دعوت انبیا توحید است. شاهدهی که بر این معنا از قرآن برایتان ذکر کردیم، دیگر چون نمی‌خواهم تفصیل بدهم، یکی سوره نحل است و آیه‌اش این است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»^۲ و همانا برانگیختیم در هر امتی پیامبری. حرفش چه بود این پیامبر و رسول؟ حرفش و پیامش این بود: «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از

۱. (کی‌س) خردمند، هوشیار

۲. سوره مبارکه نحل / آیه ۳۶

طاغوت؛ این حرف اول پیغمبرهاست. اولی که می‌آیند، هنوز از گرد راه نیاسوده، حرفش این است: «أَنْ اِعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ».

طاغوت رقیب خداست. طاغوت آنی است که شاخ به شاخ، مقابل خدا و فرمان خدا می‌ایستد، هر که هست. گاهی این طاغوت خود تویی؛ «أَعَدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ»، گاهی طاغوت همان دل هرزه‌درای^۲ توست. گاهی طاغوت همان هوس روز و شب توست. گاهی آقای طلبی یک آدم طاغوت اوست، تکبر یک انسان طاغوت اوست. گاهی هم قدرت‌های خارج از وجود انسانند. قدرت‌هایی که همین‌طور دایره‌وار وسیع می‌شود، وسیع می‌شود و بالا می‌رود. به هر حال پیغمبرها وقتی که آمدند، گفتند خدا، نه طاغوت. اول جمله‌ای که گفتند این بوده که عبادت کنید و عبودیت کنید خدا را و اجتناب کنید، دوری کنید، بی‌اعتنایی کنید به طاغوت.

«فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» بعضی‌شان را خدا هدایت کرد، «وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» بعضی‌شان کسانی بودند که ضلالت و گمراهی بر آنان قرار گرفت. «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» در زمین سیر کنید، «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» ببینید عاقبت آن کسانی که ضلالت بر آنان قرار گرفته بود و پیغمبر را تکذیب کردند و هدایت او را نپذیرفتند چگونه شد. ببینید تمدن‌های برافتاده را، ببینید کشورها و شهرهای ویران شده را، ببینید بابل و آشور و کلدۀ^۳ نابود شده را، که از آن جز نامی در ستون تاریخ باقی نماند. ببینید قدرت فرعونیان مصر را که جامعۀ مصری مثل طوماری در هم نوردیده شد. اینها را قرآن می‌گوید؛ ببینید امت‌ها و کشورهایی را که به سخن پیامبر گوش فرادادند، عاقبتشان چه شد، محکوم به زوالند. صحبت، صحبت معجزه هم نیست، البته در روزگار اول معجزات می‌آمده؛ چون زود باید از بین می‌رفتند، نمی‌شده بگذارند به مرور دُهور^۴ و ایام که مثلاً قوم عاد به دَرَك واصل بشود. آنجا عذاب برایشان نازل می‌کردند؛ وزش بادی، زلزله‌ای، توفانی، چیزی، از بینشان می‌بردند.

اما به‌طور کلی تا آخر دنیا این است؛ هر جامعه‌ای، هر امتی که بر روال دین حرکت نکند و برطبق دین حرکت نکند، نابود خواهد شد. نه اینکه آدم‌های همه خواهند مرد، نه؛ نابود شدن امت، به معنای نابود شدن تشکیلات ملی آنهاست. جذب می‌شوند، هضم می‌شوند، جزو ملت‌های دیگر می‌شوند،

۱. حدیث شماره ۴

۲. بیهوده‌گو، پرگو

۳. بابل و آشور از تمدن‌های قدیمی قبل از میلاد حوزه بین‌النهرین بوده‌اند. با فلول تمدن بابل، تمدن کلدانی جایگزین آن شد.

۴. (دهر) روزگار، عهد و زمانه

ملیتشان اصلاً از بین می‌رود. امروز شما ملیت کلدی را معین کنید کجاست؛ ملیت آشور را معین کنید کجاست؛ ملیت بابل را معین کنید کجاست. این تمدن‌های بزرگ تاریخ، اولین تمدن‌های بشری این‌ها نیستند، کجا هستند؟ کجا هستند؟ هیچ خبرشان هست؟ «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ». این در سوره نحل بود، حالا سوره اعراف.

در سوره نحل، به طور کلی می‌گوید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» در همه امت‌ها پیغمبر فرستادیم، اما در سوره اعراف، دانه‌دانه پیغمبرها را ذکر می‌کند. اول از نوح شروع می‌کند، می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ» نوح را به سوی قومش فرستادیم، «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»، ببینید اولین حرفش این است، گفت ای قوم من! «اعْبُدُوا اللَّهَ» عبودیت کنید خدا را، «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» شما را معبودی جز او نیست؛ معبود حقیقی یعنی. «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» من می‌ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ. بعد قومش به او جواب دادند، گفتند که قبول نمی‌کنیم و چه و چه و چه و چه و ماجرای توفان؛ این‌ها پیش محل بحث ما نبود، تا باز می‌رسد نوبت به عاد.

می‌فرماید: «وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا»^۲ فرستادیم به سوی قوم عاد، برادرشان هود را. که قوم عاد جزو آن اقوام قدیمی و باستانی‌اند، شاید قبل از تاریخ، که درست کشف نشده، روشن نشده که این‌ها کی و در چه زمانی بودند؛ بعد از توفان نوحند، برای خیلی قدیم‌ها نیستند. «وَتَنجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»^۳، درباره این قوم عاد است ظاهراً، که این‌ها در میان کوه‌ها خانه می‌ساختند، بعید نمی‌داند آدم که برای آن اواخر عهد حجری باشد که بعضی از دانشمندان مادی ذکر کردند و ترسیم کردند. غرض، برای خیلی قدیمند. پیغمبری داشتند این‌ها به نام هود، آن هم باز به این‌ها همین را می‌گفت، «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» گفت ای مردم، خدا را بپرستید و عبودیت کنید که شما را جز او خدایی نیست.

ضمناً ببینید با این بیان چقدر غلط و باطل می‌شود فرضیه آن کسانی که می‌گویند توحید و به طور کلی دین، بر اثر وضع طبیعی انسان‌ها و از روی جهالت و نادانی انسان‌ها به وجود آمد و دین تدریجاً به توحید رسید. می‌گویند اول اقوام مشرک بودند، بعضی از این جامعه‌شناس‌هایی که از بر حرف می‌زنند. خیلی بد است آدم از بر حرف بزنند،^۴ مثل کسی که بخواهد مثلاً مسجد امام حسن مجتبی را توصیف بکند،

۱. سوره مبارکه اعراف / آیه ۵۹

۲. سوره مبارکه اعراف / آیات ۶۵ تا ۷۱

۳. سوره مبارکه شعرا / آیه ۱۴۹؛ و هنرمندانه (برای خود) از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید.

۴. با چشم بسته و از حفظ صحبت کردن

توصیف این بنا را بکند، یک بار هم حتی نزدیک این بنا نیامده باشد. بنا کند توصیف کردن: بله، بنده مسجد امام حسن را این جور می‌بینم، این سنگ‌های مرمر تمام این ازاره‌اش^۱ را پوشانده، لوسترها چطور وصل شده، این دیوارها را با چه زیبایی نقش و نگار کردند. ندیده، شنیده مسجد امام حسن جمعیت زیاد می‌رود مثلاً، فرض کنید، خیال کرده باید این جوری باشد، روی حدسیات؛ درحالی‌که وقتی وارد شد، می‌بینید نه خیر، نه سقف دارد، نه دیوار دارد. (خنده حصار)

در مسائل جامعه‌شناسی، اگر بدون مطالعه و از بر کسی حرف زد، همین جور در می‌آید، مایه خنده و مسخره است. راجع به تفسیر تاریخ حرف می‌زنند، بدون مطالعه یک قسمت مهمی از تاریخ، راجع به مسائل پدیده‌های دین و مذهب و این چیزها حرف می‌زنند، بدون توجه به ادیان تاریخ می‌گویند. خب، این دینی‌ست که در شاید ده‌ها هزار سال قبل بوده، یا اگر چنانچه آن تاریخ معروف در میان روایات را درست و معتبر و حجت بدانیم، که هفت‌هزار، هشت‌هزار سال از هیبوط آدم گذشته است، شاید شش، هفت‌هزار سال قبل فرض کنید که این بوده. و اینها می‌برند تاریخچه را با تشریفات؛ که اول شرک بود، بعد توحید پدید آمد؛ درحالی‌که نه، می‌بینیم از روزگار قدیم، از دوران باستان توحید بوده.

به‌هرحال، «أَفَلَا تَتَّقُونَ» آیا ای قوم من، پروا نمی‌کنید؟ توحید را به اینها می‌خواست بقبولاند و بفهماند. حالا اینجا، من گفتگو و مذاکره قومش را با حضرت هود ذکر کردم. از روی قرآن می‌خوانم و ترجمه مختصری می‌کنم. «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» آن ملأ و برجستگانی که از قوم او کافر بودند، به او این جور می‌گفتند: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ» ما تو را در سفاهت و نابخردی می‌بینیم، «وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» و ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم. این جزو اتهاماتی‌ست و پندارهای دروغی‌ست که نسبت به داعیان حق، همیشه زمان بوده. بنده یکی از بحث‌هایم درباره نبوت، همین است، فصل آخر شاید باشد؛ تهمت‌هایی که به پیغمبرها زدند از چه قبیل بوده و چه چیزهایی بوده؛ یک بحث جنبی و حاشیه‌ای است البته. می‌گویند تو آدم نابخردی هستی، متهمش می‌کنند به نادانی.

«قَالَ يَا قَوْمِ» گفت ای قوم من، «لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ» در من نابخردی نیست، «وَلِكَيْتِي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بلکه من پیامبری از پروردگار جهانیانم. درمقابل اتهام آنها، سخن ناشایست آنها، سخن حق خود را تکرار کرد. «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي» که می‌رسانم به شما پیام‌های پروردگارم را، «وَإِنَّا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» من برای شما خیرخواهی امانت دارم. خیر شما را می‌خواهم، رشد شما را می‌خواهم، پیشرفت شما را

۱. قسمتی از دیوار اتاق یا ایوان که از طاقچه تا روی زمین باشد.

می‌خواهم که شما را به خدا و توحید دعوت می‌کنم. «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ» آیا در شگفت شدید از اینکه یادآوری از طرف پروردگارتان به سوی شما آمد، به وسیله مردی از خود شما، تا شما را بترساند؟ یعنی از اینکه یک انسانی از انسان‌های معمولی، در همین کسوت شما، در همین لباس شما، به مقام نبوت و پیامبری برسد، تعجب می‌کنید؟ «وَأَذْكُرُوا»، آن وقت اینها را به یک مسئله تاریخی توجه می‌دهد؛ «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» به یاد آورید که خدا شما را جانشینان ساخت پس از قوم نوح، آن قوم گنه‌کار، «وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْمَةً» شما را در آفرینش، در خلقت و در اندام، نیرو و قدرت بیشتری داد. «فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» به یاد آورید نعمت‌های خدا را، «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» شاید به موفقیت و پیروزی و رستگاری برسید.

«قَالُوا أَجِئْنَا»، ببینید، دشمن هم فوراً می‌فهمد که عبادت انحصاری خدا یعنی چه. «قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ» آیا تو آمده‌ای نزد ما تا ما فقط خدا را بپرستیم و عبودیت کنیم؟ «وَوَدَّرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَائُنَا» و آنچه را که پدران ما عبودیت آن می‌کرده‌اند، آنها را کناری بگذاریم؟ از بت‌های بی‌جان و بت‌های جاندار هر دو. «فَأْتَيْنَا بِمَا تَعْبُدُنَا» آنچه که بدان ما را وعده و وعید می‌دهی، آن را برای ما بیاور؛ «إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر راست می‌گویی.

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ» گفت بی‌گمان بر شما قرار گرفته است پلیدی و خشم. پلیدی و خشم، پلیدی‌ای در وجود خودتان و خشمی از ناحیه پروردگارتان شما را فراگرفت؛ بدبخت هستید. «أَتُجَادِلُونَنِي» آیا با من مجادله می‌کنید؟ «فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ» درباره نام‌های پوچ و بی‌معنی که خود شما و پدران‌تان نام بر آنها گذاشتید، آن نام‌ها را جعل و وضع کردید، برای خاطر این موجودی که خودتان این موجود را درست کردید و به او قدرت بخشیدید، برای خاطر او با من مجادله می‌کنید؟ «مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» که خدا درباره آن هیچ سلطانی، یعنی هیچ قدرتی، نازل نکرده است، یا هیچ حجتی؛ هر دو را نوشته‌ایم، حجت یعنی دلیل و برهان. و سلطان، هم به معنای قدرت می‌آید، هم به معنای حجت، یعنی دلیل و برهان؛ اینجا هر دو معنا می‌تواند باشد. یکی این معنا که بگوییم خدای متعال هیچ حجتی و دلیلی بر درستی و راستی و استواری این خدایان تو و خداوندگاران تو، برای تو نفرستاده. حرف دیگر اینکه بگوییم نه، خدا هیچ قدرتی به آنها نداده، و این موجودات زبون عاجز ناتوان را که هیچ قدرتی خدا به آنها نداده است در کنار خدا می‌گذارد. «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» منتظر باشید، من نیز با شما از منتظرانم. اینها را گفت، بعد عذاب پروردگار نازل شد.

یکشنبه نوزدهم ماه رمضان ۱۳۹۴ نخستین نغمه‌های دعوت

در دعوت انبیا و نخستین شعراء همان نغمه توحید است که حاسن‌ترین و اساسی‌ترین نقطه - بل روح و عنصر اصلی مکتب آنان محسوب میگردد. آرد در برنامه‌ی انقلابی مکتب‌های دیگر، روال کار بر (تدریج) است و شعرا و نخستین، چیزی جز زمینه‌سازی برای پیش‌دهنده‌ها نیست، در برنامه انبیا و سخن آخر و آمار گفته میشود و هر کس در ابتدا ایمان و پیرسنگی، جهت و هدف و فرجام کار را می‌فهمد و از روی بصیرت کامل بدان میگردد و آن‌اند که در همان دعوت پیامبران قتل‌گرفته اند و آن‌را می‌پذیرند و هم‌آن‌اند که از آن سرپیچید و با آن می‌ستیزند، با مطرح شدن «توحید» بخوبی می‌فهمند که در این مکتب جدید، مبارزه با تحکیمات بشری و اختلاف طبقاتی و استثمار و ستمگری‌ها به هر شکل... بطور طبیعی مطرح است چنانکه در دوران سازندگی اجتماعی و تشکیل نظام مطلوب، مراعات آزادی و تکرم انسان و عدالت اجتماعی و رفاه عمومی و برافراختن ستم و بیداد... بطور طبیعی مورد نظر است. و همین مشخص بودن هدف و جهت و راه مکتب انبیا است که دشمنان، معارض آن را - همه با یک صورت - مشخص و معین می‌سازد. همچنانکه تهدید و تکلیف و جهت‌گیری بی‌روان انبیا را در دوره‌های پس از ایشان معلوم میکنند و از انحراف‌های مسلکی و مکتبی آنان جلوگیری مینمایند.

یعنی توحید

قرآن در موارد متعدد و از زبان پیامبران بزرگ اولین شعار نبوت را «عبودیت خدا» «اجتناب از طاغوت» نقل میکند

وَلَقَدْ بَعَثْنَا كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا - وَهَمَانَا بِرَأْيِنَا نَحْنُمُ فِيهَا مَعِي، يَا مَعْشَرَ

أَنْعِبُوا اللَّهَ وَأَجْبِدُوا الطَّاغُوتَ - که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت

فِيهِمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ - بَعْضِي أَرْسَلْنَا لَكُمْ هُدًى كَرِيمًا

وَمِنْهُمْ مَنْ ضَلَّ اللَّهُ سَبِيلَهُ - وَبَعْضِي أَرْسَلْنَا لَكُمْ ضَلَالَةً - و بر بعضی از آنان گمراهی قرار گرفت

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ - پس در زمین گردش کنید پس بنگرید و فرجام کار تکذیب کنندگان چگونه بود؟

(نحل: آیه ۳۶)

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ - هَمَانَا نَحْنُمُ فِيهَا مَعِي، يَا مَعْشَرَ

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - پس گفت ای قوم من! خدا را عبودیت کنید

مَا لَكُمْ مِنْ آلِهَةٍ غَيْرُهُ - جز او معبودی نیست شمارا -

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ - من بر شما از عذاب روزی بزرگ، بپناکم (اعراف : ۵۹)

و با ناز قول پیامبری دیگر پس از آیه ای چند:

وَإِنِّي مَأْمُورٌ بِأَخَاهُمْ هوداً - پس بسوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادم.

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ كَذَّبْتُمُونِي قَوْمِ هود، خدا را بپرستید، بجز او شمارا معبودی نیست.

أَفَلَا تَتَّقُونَ - آیا پروا میگیرید؟

قَالَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ - بگزیدگان قوم که کافر بودند گفتند:

إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ - حقا تو را در ناخجری می بینیم و گمان داریم که تو از جمله ی دروغگو یانی.

قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَسَفَاهَةٍ - گفت ای قوم من، در من ناخجری نیست.

وَإِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ - بلکه من پیام آور پروردگار روز ما مدار جهانمایم.

إِنِّي أَخَذْتُ مِنَ اللَّهِ بِرَبِّي وَأَنَا لَكُم مِّنَ الصَّادِقِينَ - پیام های پروردگارم را بشما می رسانم و شما را خیر خواهی امین می باشم

أَوْ عَجِمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ - آیا در شکفتید که یادآوری برای شما از سوی پروردگارتان بر مردی

بسیار آید؟

وَإِذْ كُرِّمُوا إِذْ جَعَلَهُمْ خُلَفَاءُ لِمَنْ بَيْنَ قَوْمِ نوحٍ - و بسیار آورید که شما را جانشینان پس از قوم نوح ساخت

و زادت کردی در خلق بسطه - و شما را در خفت و اندام، فزونی بخشید.

فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - نعمت های خدا را یاد آورید، مگر به پیروزی و موفقیت نایل گس دید.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرُ مَا كَانَ يُعْبَدُ آبَاؤُنَا - گفتند آیا نزد ما آمده ای ما خدا را بتهائی عبودیت کنیم و زواتی

را که پدران ما عبارت میکرده اند و آنرایم؟

فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ - اگر راست میگوی هر چه را که بدان تهدیدمان میکنی بیاور!

قَالَ: دَعَوْعٌ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رَجِسٌ مَّعْصُوبٌ - گفت: حقا که از جانب پروردگارتان بر شما بلیدی و خشم مقرر شده است.

أَجِئْتُ لِيُنْفِخَ فِي أَعْيُنِكُمْ حُجُوبَهُمْ وَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ - آیا جاسم درباری نامهای یوحنا و یوحنا (یعنی) ای که شما و پدرانان از پیش خود نهاده ای

بجایده میسید؟

مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهِم مِّن سُلْطَانٍ - که خدای هیچ قدرتی (حجی) آن را نفرستاده است؟

فَانظُرُوا إِلَى آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - پس منتظر شوید. من نیز با شما جزو منتظران خواهم بود.

(اعراف-۶۵ تا ۷۱)

بهدار سر رمال